

مفوت فلسفی سال ششم، شماره اول، پاییز ۱۳۸۷، ۷۳-۹۸

تحلیل و بررسی حرکت جوهری یا فرد سیال مقوله جوهر

احمدحسین شریفی*

محمدتقی یوسفی**

چکیده

فیلسوفان مسلمان تا پیش از ملاًصدرا، اغلب حرکت جوهری را انکار و آن را نقد می‌کردند. سرانجام، ملاًصدرا در حکمت متعالیه خود به تجزیه و تحلیل دقیق حرکت جوهری پرداخت؛ به گونه‌ای که اعتقاد به این حرکت نقشی اساسی در فلسفه وی ایفا کرد. نگاه ملاًصدرا به این بحث منحصر به فرد است؛ وی با به کارگیری برخی از لوازم حرکت، به اثبات حرکت جوهری می‌پردازد. در آغاز مقاله حاضر، نویسنده با تبیین برخی از لوازم حرکت (مانند مسافت) و تحلیل فرد سیال مقوله جوهر، تلاش می‌کند تصویر دقیقی از حرکت جوهری را ارائه کند. وی در ادامه، با تحلیل وجوه نیاز حرکت به موضوع، بی‌نیازی حرکت از موضوع را اثبات می‌کند، و در پایان، با نیم‌نگاهی که به دلایل حرکت جوهری می‌اندازد، این دلایل را در دسته‌بندی تازه‌تری قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تغییر جوهری، حرکت جوهری، حرکت عرضی، مسافت حرکت، مقوله، زمان، موضوع.

* استادیار مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).

** دانشجوی دکتری فلسفه مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره). تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۸۷/۱۰/۱۹.

۷۴ □ معرفت فلسفی سال ششم، شماره اول، پاییز ۱۳۸۷

مقدمه

مسئله حرکت جوهری یکی از اساسی‌ترین مباحث حکمت متعالیه شمرده می‌شود. پیش از ملأصدرا، متفکران سرزمین‌های اسلامی و حتی غیراسلامی، غالباً حرکت جوهری را انکار می‌کردند؛ اما این حکیم توانست، با دلایل فراوانی، حرکت جوهری را اثبات کند و به نتایج بسیار مهمی در این باره دست یابد.

پیش از ورود به بحث حرکت جوهری، لازم است که بحث‌های مقدماتی تری را طرح کنیم: اصل تغییر و انواع آن، حرکت و تعریف آن، انواع لوازم حرکت، و غیره. با این حال، برای رعایت اختصار کلام، بحث را فقط با یکی از لوازم حرکت - که مستقیماً با حرکت جوهری در ارتباط است - آغاز می‌کنیم: «مسافت حرکت». البته، ناچاریم در ادامه به «موضوع حرکت» نیز بپردازیم. همچنین، در این نوشتار، از راه نگاه ژرف‌تر به بحث مسافت حرکت، تبیین فرد سیال مقوله، و ارائه تصویر روشنی از حرکت جوهری، سعی می‌کنیم به فهم بهتر حرکت جوهری کمک نماییم. ضمن اینکه، امکان وقوع حرکت جوهری را تبیین، و دلایل آن را دسته‌بندی و برخی را طرح خواهیم کرد.

مسافت حرکت

وقوع حرکت، بدون «مسافت»، امکان ندارد؛ به همین ترتیب، لوازم دیگر حرکت نیز کم‌وبیش در تحقق آن نقش دارند. در آغاز، این پرسش رخ می‌نماید که: مسافت حرکت چیست؟ فیلسوفان، در پاسخ به این پرسش، معمولاً از «مقوله» یاد می‌کنند و می‌گویند: مسافت حرکت همان مقوله‌ای است که حرکت در آن جریان دارد؛ به تعبیر دقیق‌تر، مسافت حرکت مقوله‌ای است که متحرک در زمان حرکت، در هر «آن»، نوع یا صنفی از آن را دارد که غیر از نوع یا صنفی است که پیش یا پس از آن «آن» دارد. روشن‌تر اینکه مسافت حرکت مقوله‌ای است که متحرک در زمان حرکت، در هر «آن» فرضی، فردی از آن را دارد که غیر از فردی است که پیش یا پس از آن «آن» فرضی دارد. گفتنی است، هر کدام از این افراد در یک نوع یا صنف از یک مقوله قرار می‌گیرند؛ بنابراین،

تحلیل و بررسی حرکت جوهری یا فرد سیال مقوله جوهر □ ۷۵

همه این افراد در ضمن یک نوع مقوله یا یک صنف قرار نمی‌گیرند. برای مثال هنگامی که مقوله کمّ به منزله مسافت حرکت قرار می‌گیرد، در هر «آن» فرضی، اندازه خاصی به حساب می‌آید که از نوع یا صنف کمّ پیشین نیست. از این رو، چند فرد زمانی مصداق یک نوع یا صنف از مقوله کمّ قرار می‌گیرند که مقدار آنها مساوی باشد؛ در حالی که در حرکت کمّی، در هر «آن» فرضی، اندازه آن با اندازه پیشین فرق دارد. بر این اساس، هر فرد در یک نوع یا دست‌کم در یک صنف از آن مقوله قرار دارد.

در تصویر مسافت حرکت، لااقل چهار فرض را می‌توان تصور کرد:

۱. مقوله‌ای که مسافت حرکت واقع می‌شود همان موضوع حرکت باشد. بر این اساس، حرکت وصفی برای مقوله خواهد بود؛ مثلاً اگر مسافت حرکت کیف باشد، می‌توان گفت: کیف متحرک.

۲. مقوله‌ای که مسافت حرکت واقع می‌شود واسطه در عروض حرکت بر موضوع باشد.

۳. مقوله‌ای که مسافت حرکت واقع می‌شود جنس حرکت باشد: مقوله جنس، و حرکت یکی از انواع آن باشد. بر این اساس، اگر حرکت در مقوله کیف پذیرفته شود، کیف دست‌کم به دو نوع کیف متحرک و کیف ساکن تقسیم می‌شود.

۴. متحرک در زمان حرکت، در هر «آن»، نوع یا صنفی از مقوله‌ای را دارد که مسافت حرکت واقع می‌شود و این نوع یا صنف غیر از نوع یا صنفی است که پیش یا پس از آن «آن» دارد. همچنین، از آنجا که نوع یا صنف در ضمن فرد تحقق پیدا می‌کند، باید فرد را جانشین نوع یا صنف کرد. از نظر مآصدرا، فقط این فرض (چهارم) پذیرفتنی است؛ فرض‌های سه‌گانه دیگر ناتمام‌اند.^(۱)

اشکال فخر رازی

فخر رازی در تصویر حرکت در مقوله کمّ و کیف، اشکالی را بر کلام فلاسفه وارد ساخته است. این اشکال را می‌توان به مقوله‌های دیگری هم تعمیم داد که مسافت حرکت قرار می‌گیرند. به

باور فخر رازی، اگر در هر «آن» نوعی از مقوله کم یا کیف و به تعبیری دقیق‌تر فردی از آن تحقق یابد، به گونه‌ای که در دو «آن» یک فرد از آن مقوله وجود نیابد، یا حرکتی روی نمی‌دهد یا تتالی آنات روی می‌دهد. بر این اساس، با توجه به تعمیم مذکور، می‌توان گفت: مسافت قرار گرفتن هر مقوله را یا باید به معنای نفی حرکت دانست یا باید ملازم با تتالی آنات پنداشت. اینکه در هر «آن» فردی از مقوله تحقق یابد، به گونه‌ای که در دو «آن» یک فرد از آن مقوله وجود نیابد، یا بدین معناست که هیچ‌یک از انواع مقوله موردنظر به صورت بالفعل در خارج تحقق ندارند و فقط ممکن است موجود بشوند (که در این صورت، در این مقوله، حرکتی رخ نمی‌دهد)، یا بدین معناست که انواع مقوله به صورت بالفعل تحقق دارند (که در این صورت، هر کدام در یک «آن» جداگانه موجودند و بین آنها زمانی نیست؛ از این‌رو، تتالی آنات که محال است رخ می‌دهد).^(۲)

نقد اشکال فخر رازی

تصویری که ملأصدرا از مسافت حرکت ارائه می‌کند هیچ‌کدام از نفی حرکت و تتالی آنات را به دنبال ندارد؛ زیرا بالقوه بودن افراد مذکور به معنای نفی حرکت نیست، بلکه صرفاً به این معناست که جسم متحرک، به نحو نامتمایز و اجمال، واجد افراد مقوله مزبور و به اصطلاح واجد افراد مسافت است. از این‌رو، این افراد به نحو «نامتمایز» موجودند. پس، تتالی آنات نیز روی نمی‌دهد؛ زیرا افراد مذکور بالقوه‌اند و به صورت اجمال و نامتمایز وجود دارند؛ به این معنا که متحرک در حین حرکت، در هر «آن» فرضی، فردی بالقوه - نه بالفعل - از مقوله مزبور را داراست.^(۳)

شاید گفته شود که قوام افراد به تمایز و تشخص است؛ از این‌رو، افراد مذکور، به علت نداشتن تمایز، در خارج موجود نمی‌شوند. زمانی این افراد وجود پیدا می‌کنند که حرکت قطع شود؛ اما چون حرکت قطع نمی‌شود، هیچ‌گاه مقوله‌ای که مسافت حرکت قرار می‌گیرد فرد بالفعلی نخواهد داشت. بنابراین، جسم متحرک در حین حرکت در هیچ مقوله‌ای نخواهد بود: نه در کم، نه در کیف، نه در وضع و نه در این. پرواضح است که این نتیجه پذیرفتنی نیست.^(۴)

محقق دوانی در پاسخ به این اشکال می‌گوید: جسم متحرک فقط پیش از حرکت (در حال قوه محض) و پس از حرکت (در حال فعل محض) دارای اعراض مذکور است؛ از این‌رو، در حال حرکت، بین آنها قرار دارد. بر این اساس، جسم یا باید واجد اعراض و فرد آنها باشد یا باید بین اعراض قرار گیرد که در این صورت، تنها متحرک در آن مقوله است و فردی از آن مقوله به حساب نمی‌آید.

و القدر الضروري هو أن الجسم لا يخلو عن تلك الاعراض والتوسط فيها وأما أنه لا يخلو من أفرادها بالفعل فليس ضروريا ولا مبرهنا عليه بل البرهان ربما اقتضى خلافه.^(۵)

با این حال، ملاحظه‌ها پاسخ مزبور را نمی‌پذیرد؛ زیرا متحرک همچنان جسم است و جسم، بدون این، وضع، کم، و کیف (و اعراض دیگر)، وجود خارجی ندارد؛ بنابراین، مسافت حرکت را باید به گونه‌ای تبیین کرد که با این مشکل روبه‌رو نشود.^(۶)

فرد آنی و فرد سیال مقوله

پیشتر گفتیم، مسافت حرکت مقوله‌ای است که متحرک در زمان حرکت، در هر «آن»، فردی از آن را دارد؛ این فرد غیر از فردی است که متحرک پیش یا پس از آن «آن» دارد. در این تعریف، اشکال‌هایی وجود داشت که به برخی از آنها پاسخ داده شد؛ ولی دست‌یابی به پاسخ‌نهایی تنها از راه تبیین فرد آنی و فرد سیال مقوله امکان‌پذیر است. گفتنی است، این تبیین نیز صرفاً بر اساس اصالت وجود شکل می‌گیرد؛ از این‌رو، ملاحظه‌ها با توجه به اصالت وجود به تبیین فرد سیال مقوله پرداخته و مشکلات پیشین را به طور کامل برطرف کرده است. بدین ترتیب، فرد آنی هر مقوله را همان فرد ساکن آن مقوله تشکیل می‌دهد؛ مثلاً زمانی که کم جسمی متغیر نباشد، آن کم، فرد کم آنی و ساکن است و زمانی که کیف جسمی ساکن باشد، آن کیف، فرد کیف آنی و ساکن است. فرد سیال هر مقوله را نیز همان فرد متغیر آن مقوله تشکیل می‌دهد؛ مثلاً وقتی کم جسمی در حال تغییر تدریجی باشد، آن کم، فرد کم سیال و تدریجی است و وقتی کیف جسمی در حال تغییر تدریجی باشد، آن کیف، فرد کیف سیال و تدریجی است.

بر این اساس، به خوبی می‌توان به اشکالی که محقق دوانی را به پاسخی ناتمام وادار کرده است پاسخ گفت؛ زیرا با اعتقاد به فرد سیال مقوله، هم فعلیت حرکت تأمین می‌شود و هم بالقوه بودن افراد آنی الوقوع. بنابراین، مسافت حرکت همان فرد سیال و تدریجی مقوله - نه فرد آنی و ساکن - خواهد بود. این فرد سیال کاملاً منطبق بر حرکت و زمان است؛ جزء اول فرضی آن بر جزء اول فرضی حرکت، و بر جزء اول فرضی زمان منطبق است:

فالحق فی هذا المقام أن أفراد المقولة التي تقع فيها الحركة ليست منحصرة في الأفراد الانية بل لها أفراد آنية هي معيار السكون و أفراد [فرد^(۷)] زمانية تدريجية الوجود منطبقة على الحركة بمعنى القطع بل هي عينيها كما رآه بعضهم فحينئذ يكون للمتحرك ما دامت الحركة باقية على اتصالها فرد واحد زمانى متصل غير قار ذو هوية متكتمة اتصالية متضمن لجميع الحدود المفروضة في الانات نسبتها إليه نسبة النقط المفروضة إلى الخط فالفرد الزمانى من المقولة حاصل للمتحرك بالفعل من دون فرض أصلا و أمّا الافراد الانية و الزمانية التي هي حدود ذلك الفرد و أبعاضه فهي حصولها بمجرد الفرض فإذا لم يلزم خلو الجسم عن المقولة المتحرك فيها و لاتتالي الانات و لا الانيات و لانحصار ما لا يتناهي بين حاصرين إذ لا يوجد فرد واحد آنى بالفعل حال الحركة فضلا عن تشافع الانيات أو كونها غير متناهية.^(۸)

یادآوری می‌کنیم که فرد سیال مقوله فقط بر اساس دیدگاه اصالت وجود (نه اصالت ماهیت) تبیین پذیر است؛ زیرا، هرگونه تبیین بر اساس دیدگاه اصالت ماهیت، یا تتالی آنات را در پی دارد یا باید وجود ماهیت نوعیه‌ای را بپذیریم که وجود جمعی ماهیات نوعیه نامتناهی است و همه آنها را شامل می‌شود؛ در حالی که چنین معنایی درباره ماهیت معقول نیست.^(۹) از این رو، علامه طباطبائی مسافت حرکت را به گونه‌ای متفاوت با بیشتر فیلسوفان تفسیر می‌کند و اصالت وجود را در آن نشان می‌دهد. وی در ابتدا، به اجمال، چنین سخن می‌گوید: مسافت حرکت چیزی است که متحرک آن را با حرکت می‌پیماید. با این حال، او در ادامه همین سخن را بر اساس اصالت وجود تبیین می‌کند:

مسافة الحركة هي الوجود المتصل السیال الذي يجري على الموضوع المتحرك و ينتزع منه لا محالة مقولة من المقولات بحيث يرد على الموضوع في كل آن نوع من أنواع المقولة مبائن للنوع الذي يرد عليه في آن غيره.^(۱۰)

به زبانی دیگر، مسافت حرکت وجود متصل سیالی است که بر موضوع متحرک جاری می شود و به ناچار، در هر آن فرضی، مقوله ای از مقولات از آن انتزاع می شود؛ به گونه ای که در هر آنی از آنات، نوعی از مقوله بر آن موضوع وارد می شود که مباین با مقوله ای است که در آن پیش بر آن موضوع وارد شده است و در آن پس، بر آن وارد خواهد شد.

قبل از توضیح نظر علامه طباطبائی، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. حرکت، وجودی تدریجی است و امتدادی سیال دارد؛ از این رو، تقسیم پذیر است، ولی تقسیم آن صرفاً به صورت بالقوه و وهمی خواهد بود نه بالفعل و خارجی. بر این اساس، حرکت از اجتماع افراد آنی الوجود حاصل نمی شود؛ بلکه حرکت به صورت متصل و تدریجی است.

۲. هر مقوله دو مصداق دارد: مصداق ساکن و مصداق سیال. توضیح آنکه وقتی جسم حرکت ندارد، مصداق ساکن مقوله وجود دارد و وقتی جسم در حرکت است، مصداق سیال مقوله ای خاص تحقق دارد.

۳. مصداق سیال هر مقوله اجتماع افراد آنی الوقوع آن مقوله نیست، بلکه این مصداق امتدادی سیال و تدریجی شمرده می شود که تنها تقسیم فرضی آن امکان پذیر است؛ ولی این معنا در ماهیت و مقوله به طور جدی مشکل دارد.

۴. ماهیت اصالت ندارد؛ از این رو، تدریج و سیلان در مقوله دارای معنای معقولی نیست. بنابراین یا افراد آنی الوجود مقوله، که در هر «آن» نوع خاصی از آن مقوله اند، باید در کنار یکدیگر قرار بگیرند و مجموعاً حرکت را بسازند (در حالی که می دانیم حرکت از اجتماع افراد آنی الوجود حاصل نمی شود) یا باید به وجود جمعی ماهیات نوعیه نامتناهی باور داشته باشیم (که این فرض نیز معنای معقولی ندارد).

۵. تنها وجود اصالت دارد، ماهیت امری اعتباری است.

اینک، به دیدگاه علامه طباطبائی درباره مسافت حرکت باز می‌گردیم و آن را بررسی می‌کنیم: سیبی را در نظر می‌گیریم که رنگ سبز آن، به تدریج، به رنگ زرد تبدیل می‌شود. سیب مذکور در حال تغییر تدریجی است؛ از این‌رو، حرکت دارد و در طول این حرکت، پیوسته، رنگی را از دست می‌دهد و رنگ دیگری را به دست می‌آورد: رنگ سیب، در هر «آن»، متفاوت با رنگ قبل و بعد از این «آن» است. گفتنی است، تا وقتی سیب در حال حرکت است، این فرایند ادامه می‌یابد. ناگفته پیداست که بر اساس اصالت وجود، آن وجودی که در هر «آن» به صورت نوعی رنگ ظاهر می‌شود مسافت حرکت به حساب می‌آید. البته، برخی با تسامح چنین گفته‌اند: مسافت حرکت همان رنگ که نوعی از کیف به شمار می‌آید. بدین ترتیب، در این مثال، کیف را مسافت حرکت می‌دانند. این وجود متصل سیال، همان فرد سیال مقوله خواهد بود که منطبق بر حرکت است.

رابطه حرکت، مسافت، و زمان

حرکت، مسافت، و زمان، در دو ویژگی امتدادی و سیلانی بودن، مشترک‌اند. اگر بخواهیم رابطه دقیق حرکت، مسافت، و زمان را با یکدیگر بررسی کنیم، ابتدا لازم است تعریف هر یک را از نظر بگذرانیم: «حرکت» خروج تدریجی شیء از قوه و به فعلیت رسیدن آن، یا سیلان وجود است؛ «مسافت» فرد سیال مقوله‌ای است که حرکت را به آن نسبت می‌دهیم؛ «زمان» امتداد متعین و سیال حرکت است. بر این اساس، حرکت، مسافت، و زمان، به واقعیت واحدی اشاره می‌کنند؛ از این‌رو، در خارج، یک واقعیت وجود دارد که آن را به اعتباری «مسافت»، به اعتباری «حرکت»، و به اعتباری دیگر «زمان» می‌گوییم.

این واقعیت واحد را باید بسیط و نه مرکب از سه جزء دانست؛ اما ذهن ما، به علت اینکه قادر نیست آن را با همه ویژگی‌هایی که دارد در قالب یک مفهوم درک کند و با یک مفهوم نشان دهد، به ناچار سه مفهوم از آن می‌گیرد، زیرا آن را سه چیز می‌بیند: ۱) ذاتی (که همان رنگ، شکل،

حرارت و یکی از ماهیات عرضی است که مسافت حرکت واقع می‌شوند؛ (۲) سیال (که به این لحاظ مفهوم سیلانی و ناپایداری را از آن انتزاع می‌کند)؛ (۳) ممتد (که منشأ انتزاع مفهوم امتداد است).

به هر روی، ذهن که در نگرش ابتدایی نمی‌تواند بفهمد مصداق این هر سه را یک واقعیت بسیط تشکیل می‌دهد هر یک از این سه را واقعیتی واحد، و دارای نامی خاص می‌پندارد: ذات را «مسافت»، سیلان را «حرکت»، و امتداد را «زمان» می‌نامد. به این ترتیب، ذهن گمان می‌کند حرکت در خارج نیز غیر از مسافت است و هر دو در خارج غیر از زمان‌اند. با چنین گمانی، نه در مسافت سیلان می‌بیند و نه در حرکت طول و امتداد. همچنین، مسافت را غیر سیال و حرکت را بی‌بُعد می‌بیند. از این‌رو، ذهن برای ممتد کردن حرکت زمان را بر آن عارض می‌نماید و برای سیال کردن مسافت حرکت را بر آن عارض می‌کند و بدین ترتیب، ترکیبی حاصل از عروض زمان بر حرکت، و حرکت بر مسافت را به وجود می‌آورد.

البته، ذهن پس از تحلیل کافی به نتیجه لازم می‌رسد: این تکثیر و عروض را ذهن انجام داده و از خارج منعکس نشده است. از این‌رو، حرکت، مسافت، و زمان، سه واقعیت با سه مفهوم نیستند، بلکه یک واقعیت با سه مفهوم است. بنابراین، هر چند ما زمان و مسافت را چیزی غیر از حرکت می‌پنداریم و در پی آن هستیم تا نقش هر یک از زمان و مسافت را در حرکت بازگو کنیم، ولی می‌بینیم که این هر سه مصداقاً یک چیز به شمار می‌روند؛ پس، اصلاً کثرتی در کار نیست تا از نقش و رابطه سخن گفته شود. در واقع، می‌توان گفت که رابطه آنها عینیت است. (۱۱)

مسافت حرکت: مقوله‌ها

اکنون این بحث مطرح می‌شود که کدام یک از مقولات دهگانه ارسطویی می‌توانند مسافت حرکت واقع شوند؟ در این باره، چند دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه مشائیان

ارسطو مقوله‌های کمّ، کیف و این را مسافت حرکت می‌دانست؛ با این حال، ابن‌سینا مقوله وضع را نیز به این فهرست افزود. بر این اساس، از نگاه فیلسوفان مشائیان، حرکت فقط در چهار مقوله این، کیف، کمّ، و وضع تحقق دارد؛ بنابراین، در سایر مقولات، حرکتی وجود ندارد.^(۱۲) حرکت در این مانند حرکت جسم در مقوله این (حرکت مکانی یا آینی)^(۱۳) است، و حرکت کیفی مانند حرکت در رنگ جسم، و حرکت کمّی مانند حرکت تدریجی، متصل و منظمی که در بزر شدن سیب در حال رشد مشاهده می‌شود. بنابراین، رشد و انحطاط و نیز انقباض و انبساط از مصادیق حرکت کمّی به حساب می‌آیند^(۱۴) (شیخ اشراق حرکت کمّی را انکار می‌کند، ولی ملاًصدرا به نقد و بررسی آن می‌پردازد). همچنین، حرکت کره به دور محور خود، نمونه حرکت جسم در وضع است.

فیلسوفان مشائیان حرکت را در سایر مقولات نمی‌پذیرند؛ زیرا سایر مقولات افراد آنی الوجود ندارند، بلکه تدریجی به شمار می‌روند. از این رو، وقوع حرکت در این مقولات تدریج در تدریج (حرکت در حرکت) است که محال خواهد بود. مقوله متی نیز هیئت حاصل از نسبت شیء به زمان (امری تدریجی) است و دارای افراد آنی الوجود نیست؛ بنابراین، تحقق حرکت در این مقوله به معنای تدریج در تدریج، و محال است. در دو مقوله جده و اضافه، به تبع موضوع‌شان، حرکت تحقق دارد؛ ولی در خود آنها اصالتاً حرکتی نیست. سرانجام، حرکت در جوهر تحقق ندارد؛ زیرا موضوع ثابتی نخواهیم داشت، در حالی که موضوع حرکت باید امری ثابت باشد.^(۱۵)

دیدگاه ملاًصدرا

ملاًصدرا علاوه بر چهار مقوله مزبور، که می‌توانند مسافت حرکت قرار گیرند، جوهر را نیز مسافت حرکت می‌داند.^(۱۶) و به تبع حرکت در جوهر، همه مقولات مسافت حرکت قرار می‌گیرند.

دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی بر آن است که حرکت آینی همان حرکت وضعی است و نمی‌توان آن را حرکت جداگانه‌ای به حساب آورد؛ زیرا مقوله این همان مقوله وضع است و تعریف مقوله وضع بر مقوله این صدق می‌کند.

تصویر حرکت در جوهر

بیشتر گفتیم که وقوع حرکت در هر مقوله به این معناست که آن مقوله فرد سیال دارد؛ زیرا حرکت در یک شیء یعنی موجود بودن مصداق سیال آن شیء و نیز موجود بودن مصداق سیال یک شیء یعنی حرکت در آن شیء. حال، آیا مقوله جوهر هم می‌تواند مسافت حرکت قرار گیرد؟ پاسخ مسائیان منفی است؛ زیرا موضوع ثابت، که از ابتدا تا انتهای حرکت همچنان باقی بماند، وجود ندارد. اما پاسخ ملامتاً مثبت است. از نگاه وی، هم عرض می‌تواند مسافت حرکت قرار گیرد و هم جوهر؛ زیرا این‌گونه نیست که فقط برخی از اعراض دارای فرد سیال باشند؛ بلکه جوهر هم دارای فرد سیال است. بر این اساس، برخی از جواهر - مانند نفس و جسم - دارای فرد سیال‌اند. البته ملامتاً گاه از جوهر به «صورت جوهری»، گاه به «طبیعت» و گاه به «صورت همراه با ماده» تعبیر می‌کند. مثلاً وقتی حبه قندی را به دست می‌گیریم، در صورتی فرد آنی و ساکن آن تصور می‌شود که ما فقط به ابعاد مکانی آن یعنی طول، عرض و عمق توجه کنیم؛ به طوری که هرگونه امتداد دیگر از آن سلب شود. ولی فرد سیال این جوهر آن است که علاوه بر ابعاد ثابت، که البته می‌توانند دارای حرکت کمی هم باشند (و از این لحاظ، فرد سیال کم قلمداد شوند)، بُعد دیگری را در نظر بگیریم که در سیلان است و پیوسته و یک‌جا موجود نیست. در نتیجه، اعتقاد به حرکت جوهری در جسم یا صورت نوعیه قند، به این معناست که ما در هر «آن»، فقط با بخشی از وجود سیال آن مواجهیم و نمی‌توانیم همه وجود آن را به دست آوریم؛ مگر اینکه همه عمر زمانی آن را دریابیم. ناگفته پیداست که در هر «آن» مفروض، بخش‌های پیشین آن

- به صورت تدریجی - از نظر ما غایب می‌شوند؛ همچنین، بخش‌های پسین آن، هنوز به نظر ما درنیامده‌اند و به صورت تدریجی نمود پیدا می‌کنند. علت درک نکردن این سیلان، همانا، درک نکردن بُعد چهارم یعنی زمان است؛ اگر ما دریافتی از بُعد چهارم داشتیم، جسم را با بُعد تدریجی آن می‌دیدیم و به حقیقت آن آگاه می‌شدیم.

تصویر فرد سیال جوهر جسم بدون فرد سیال عرض

فرض کنید، از روزنه‌ای چهارگوش، صرفاً قادر باشیم سطح اشیا را که دارای طول و عرض است مشاهده کنیم. حال اگر جسم مکعب مستطیل سبزرنگی را که عرضش به اندازه اضلاع دید ما از روزنه مزبور است از جلوی این روزنه بگذرانند، پیش و پس از قرار گرفتن جسم در مقابل روزنه، جسم از نگاه ما معدوم است. اما وقتی جسم مذکور در مقابل روزنه قرار می‌گیرد، ابتدا خطی سبز و سپس مستطیلی سبز پیدا می‌شود که مستطیل به تدریج به مربع تبدیل می‌گردد؛ تا زمانی که جسم از مقابل روزنه می‌گذرد، این مربع موجود است تا اینکه دوباره به مستطیل تبدیل و رفته‌رفته کوچک می‌شود و پس از تبدیل شدن به خط، از بین می‌رود.

البته اگر کسی - از بیرون روزنه - ناظر این صحنه باشد، به دو اشتباه ما پی می‌برد: اولاً آنچه طرف مقابل روزنه قرار داشت، نه خط و نه مستطیل و مربع، بلکه جسمی مکعب مستطیل بود؛ ثانیاً ما با یک مربع مواجه نبودیم بلکه در هر «آن»، مربع جدیدی مشاهده می‌شد.

داستان ما نسبت به بُعد چهارم نیز بسان همین مثال است؛ ما دو اشتباه داریم: اولاً جسم را دارای سه بُعد ثابت مکانی می‌بینیم و از بُعد چهارم که بُعدی سیال است خبری نداریم؛ ثانیاً گمان می‌کنیم که همیشه با شیئی سروکار داریم که در سه بُعدش ثابت است، در حالی که این شیء سه بُعدی هر «آن» تازه می‌شود و ما، در هر «آن» فرضی، با سه بُعدی مواجهیم که در «آن» فرضی دیگر، از آن سه بُعد خبری نیست، بلکه سه بُعد دیگری که مشابه آن سه است شکل می‌گیرد. این روند در طول زمان حرکت جوهری ادامه می‌یابد.

تصویر فرد سیال جوهر جسم با فرد سیال عرض

اگر رنگ جسم مذکور را سبز فرض کنیم، به طوری که به تدریج به رنگ زرد تبدیل شده باشد، به خوبی می‌توانیم فرد سیال جوهر جسم را همراه با فرد سیال عرض تصویر کنیم. در آن مثال، ما گمان می‌کنیم که مربع ثابت، و فقط رنگ آن متغیر است؛ در حالی که در هر «آن» مربعی نو با رنگی نو، که مخصوص آن است، در برابر ما قرار دارد. هر رنگی که در هر آنی می‌بینیم متعلق به مربع خاصی است و هیچ دو رنگی به یک مربع متعلق نیست. بنابراین، با عوض شدن رنگ، مربع نیز عوض می‌شود؛ با این حال، ما نمی‌توانیم این عوض شدن مربع را درک کنیم، در نتیجه، می‌پنداریم مربع واحد ثابتی در برابر ماست که به تدریج تغییر رنگ می‌دهد: رنگی را از دست می‌دهد و رنگ دیگری را به دست می‌آورد.

آن‌گاه که رنگ جسمی نیز تغییر می‌کند این‌گونه است؛ زیرا گمان می‌کنیم که جسم ثابت و فقط رنگ آن متغیر است؛ در حالی که در هر «آن» جسمی نو با رنگی نو، که مخصوص آن است، در برابر ما قرار دارد. هر رنگی که در هر «آن» می‌بینیم متعلق به جسم خاصی است و هیچ دو رنگی به یک جسم تعلق ندارد. بنابراین، جسم همراه با رنگ آن در حال عوض شدن است؛ با این حال، ما نمی‌توانیم این عوض شدن جسم را درک کنیم، در نتیجه، می‌پنداریم یک جسم ثابت با رنگی متغیر است: رنگی را از دست می‌دهد و رنگ دیگری را به دست می‌آورد. گفتنی است، هر عرض دیگری غیر از رنگ نیز که مسافت حرکت واقع شود به همین ترتیب است. آن عرض وجود سیال می‌یابد و، همزمان، جسمی نیز که عرض مزبور در آن حلول می‌کند وجود سیال می‌یابد. در نتیجه، امر ممتد سیالی در امر ممتد سیالی دیگر حلول می‌کند؛ یعنی، حرکت در عرض پیوسته با حرکت در جوهر همراه است.

موضوع حرکت جوهری

از نظر مشائیان، حرکت ذاتاً به موضوع نیازمند است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان حرکتی را بدون

موضوع یافت. بنابراین، حرکت بدون موضوع شکل نمی‌گیرد. توضیح آنکه همواره حرکت به چیزی تعلق دارد: حرکت دست، حرکت آب، و حرکت زمین. از این رو، ما از حرکتی که حرکت چیزی نباشد تصویری نداریم؛ به تعبیر دیگر، حرکت صفت است و ضرورتاً موصوفی دارد. شایان ذکر است، موضوع حرکت همان موصوف حرکت است؛ بر این اساس، امکان ندارد که صفتی، خواه حرکت و خواه هر صفت دیگر، در خارج تحقق یابد، مگر اینکه موصوف آن صفت وجود داشته باشد. (۱۷)

حرکت خروج تدریجی از قوه به فعل است و حامل این قوه باید امری جوهری به نام ماده باشد که قوه قائم به آن است؛ فعلیت آن شیء بالقوه فعلیت همان قوه به حساب می‌آید. به عبارت روشن‌تر، همان قوه به فعلیت رسیده است؛ بنابراین، همان‌طور که قوه با ماده متحد بود، فعلیت نیز با ماده متحد شده است؛ زیرا: «مَتَّحِدُ الْمُتَّحِدِ مَتَّحِدٌ». وقتی قوه و فعلیت با ماده متحد باشند و حرکت خروج تدریجی همین قوه به سوی همین فعلیت باشد، حرکت بدون چنین ماده‌ای که موضوع حرکت و موصوف آن است شکل نمی‌گیرد. از این رو، حرکت به موضوع نیازمند است. مثلاً ماده آب حامل قوه بخار آب است؛ وقتی آب به صورت تدریجی به بخار آب تبدیل شود، ماده مشترک میان آب و بخار آب، موضوع این حرکت خواهد بود. پس، در این مثال، موضوع حرکت را همان جسم تشکیل می‌دهد. همچنین، برای حرکت‌های عرضی، می‌توان ماده انار نارس را که ترش است مثال زد. این ماده حامل قوه شیرین شدن است؛ از این رو، وقتی به صورت تدریجی شیرین شود، ماده مشترک میان حالت ترشی و شیرینی، موضوع چنین حرکتی خواهد بود. پس، در این مثال، موضوع حرکت همان انار است. (۱۸)

نتایج بحث فیلسوفان مشائی درباره موضوع حرکت:

۱. موضوع حرکت باید امر ثابت و واحدی باشد که حرکت بر آن واقع می‌شود. در غیر این صورت، آنچه بالقوه به شمار می‌رود با آنچه فعلیت یافته است تفاوت دارد؛ بنابراین، تعریف حرکت درباره آن صدق نمی‌کند.

البته این نتیجه بنا به دیدگاه مشائیان با اشکالی مواجه نمی‌شود؛ بلکه اصرار بر نیاز حرکت به موضوع با چنین تبیینی به انکار حرکت در جوهر می‌انجامد. از این رو، ملاًصدرا بحث نیاز به موضوع را با تقریرهای گوناگونی می‌آورد که هر یک از آنها در واقع بیان وجهی از نیاز حرکت به موضوع است. به دیگر سخن، ممکن است نیاز حرکت به موضوع دلایلی داشته باشد: الف) حفظ وحدت حرکت؛ ب) حرکت به چیزی نیاز دارد که به منزله ماده‌ای برای تغییرات تدریجی باشد؛ ج) حرکت وصفی است که به موضوع و محل مستغنی نیاز دارد. اما، آیا وجوه مذکور ضرورت وجود موضوع را در حرکت جوهری و عرضی اثبات می‌کنند؟ پاسخ ملاًصدرا منفی است:

الف) نیاز حرکت به موضوع به سبب حفظ وحدت حرکت: بر اساس تبیین ملاًصدرا از حرکت و فرد سیال آن، آشکار است که حرکت به موضوع نیاز ندارد؛ زیرا، به اعتقاد این فیلسوف، حرکت دارای یک فرد ممتد و سیال - نه افراد آنی الحدوث - است. از این رو، اتصال ذاتی حرکت شمرده، و حافظ وحدت آن دانسته می‌شود؛ بر این اساس، موضوع هیچ نقشی در حفظ وحدت حرکت ندارد.

ماقدمه... بكون الحركة شخصاً واحداً اذا اتصال وحدانی و ان حدودها بمالها من التغيرات النوعی فی ماهيتها بالقوة لا بالفعل كان یغنی عن الالتزام بموضوع ثابت فی الحركة... (۱۹)

به بیان دیگر، زمانی وحدت حرکت شکسته می‌شود که حرکت در خارج به صورت اجزاء جداگانه تقسیم شود؛ در حالی که مصداق حرکت در خارج امر واحد متصل سیال و تدریجی‌ای است که تنها ذهن مقاطعی را برای آن در نظر می‌گیرد. (۲۰)

به بیانی دیگر نیز می‌توان گفت: اگر چنین وحدت و اتصال در کار نباشد و حرکت فرد سیال ممتد نداشته باشد، وجود موضوع نمی‌تواند حافظ وحدت باشد؛ همچنان‌که وحدت موضوع نمی‌تواند وحدت اعراض عارض بر آن را تأمین کند. (۲۱)

ب) نیاز حرکت به موضوع به سبب نیاز حرکت به چیزی که به منزله ماده‌ای برای تغییرات تدریجی باشد: وجود ماده ثابت و واحد فقط در تغییراتی ضرورت دارد که به صورت کون و فساد باشند، به گونه‌ای که دفعتاً صورتی زایل شود و صورتی به جای آن تکون یابد؛ ولی در جایی که تغییر به نحو حرکت و به صورت تدریج باشد، نیازی به موضوع ثابت نیست. همین مقدار که در هر «آن» فرضی، ماده‌ای که حامل صورت قبلی و استعداد صورت بعدی است همراه با صورت پیشین زایل می‌گردد و ماده حامل صورت بعدی همراه با این صورت حادث می‌شود (و این روند به صورت اتّصالی ادامه می‌یابد) کافی است. ملاًصدرا در این زمینه می‌نویسد:

و تحقیق هذا المقام أنّه لما كانت حقيقة الهيولى هي القوة والاستعداد كما علمت و حقيقة الصورة الطبيعية لها الحدوث التجددى... فللهيولى فى كل آن صورة أخرى بالاستعداد و لكل صورة هيولى أخرى يلزمها بالايجاب لما علمت أن الفعل مقدم على القوة و تلك الهيولى أيضا مستعدة لصورة أخرى غير الصورة التى توجبها لا بالاستعداد و هكذا لتقدم الصورة على المادّة ذاتا و تأخر هويتها الشخصية عنها زمانا فللكل منهما تجدد و دوام بالآخرى... (۲۲)

ج) نیاز حرکت به موضوع به سبب نیاز به محل مستغنی: حرکت وصف و عرض است. عرض به محل مستغنی، که موصوف باشد، نیاز دارد؛ بنابراین، حرکت نیازمند موصوفی است تا بتوان وصف حرکت را بر آن حمل کرد و تعبیر متحرک را درباره آن به کار برد. حال، آیا این هدف موضوع را برای حرکت ضروری می‌سازد؟ پاسخ ملاًصدرا به این پرسش نیز منفی است؛ زیرا، با وجود فرد سیال مقوله، حرکت و متحرک در خارج، به وجود اتّصالی ممتد، وجود دارند. حرکت و متحرک یک چیز شمرده می‌شوند و دوگانگی در کار نیست.

۲. موضوع حرکت نمی‌تواند از هر جهت بالفعل باشد، زیرا آنچه از هر جهت بالفعل است قوه ندارد؛ در حالی که حرکت بدون قوه امکان ندارد.

۳. موضوع حرکت نمی‌تواند از هر جهت بالقوه باشد؛ زیرا بالقوه محض وجود ندارد. بدین

ترتیب، اگر هیولای اولی (ماده اولی) از هر جهت بالقوه باشد نمی تواند موضوع حرکت قرار بگیرد. از این رو، فیلسوفان بر آن شدند تا فعلیتی را برای ماده اولی اثبات کنند؛ بر این اساس، ادعا کردند: ماده اولی فعلیتی دارد که همان بی فعلیتی است. (۲۳)

امکان حرکت جوهری

به باور ملاءصدرا، حرکت جوهری امری کاملاً ممکن است؛ زیرا جوهر نیز می تواند دارای فرد سیال باشد، به این صورت که وجود واحد شخصی مستمر جوهر با وجود تشخص و وحدت جوهری اش متغیر به حساب آید. به گونه ای که در هر «آن» فرضی نوعی خاص، و به تعبیر دقیق تر فرد خاصی، از مقوله جوهر باشد.

فیمكن... [آن] یکون وجود واحد شخصی مستمر متفاوت الحصول فی شخصیه و

وحدته الجوهریه بحیث ینتزع منه معنی نوع آخر بالقوه فی کل آن یفرض. (۲۴)

این بیان کوتاه ملاءصدرا را باید پاسخی قاطع به اشکال عمده ای دانست که فیلسوفان مشائی بر حرکت جوهری وارد کرده اند. بنا به این اشکال، حرکت به موضوعی واحد و ثابت نیاز دارد، در حالی که چنین موضوعی در حرکت جوهری وجود ندارد؛ بر این اساس، حرکت جوهری محال است. پیشتر، در بحث از موضوع حرکت، گفتیم: موضوع هیچ نقشی را در حرکت، چه جوهری و چه عرضی، ایفا نمی کند.

ناگفته نماند که ملاءصدرا، درباره موضوع حرکت جوهری، به دو گونه سطحی و عمقی سخن گفته است. در بیان سطحی، او به این نکته اعتراف می کند که در حرکت جوهری نیز موضوع وجود دارد؛ ولی در بیان عمقی، وی اصل نیاز به موضوع را در حرکت جوهری انکار می کند. علامه طباطبائی درباره دو نگاه مزبور این گونه سخن گفته است:

در نگاه ابتدایی، موضوع حرکت جوهری عبارت است از ماده ای که در ضمن صورتی از صورت های متعاقبی که به طور پیوسته و سیال بر ماده وارد می شوند، تحصیل یافته است. بر این

اساس، وحدت و تشخص حرکت به صورتی است که در حال تبدل است. اگر کسی بگوید: چنین صورتی مبهم است و تعین و تشخص ندارد تا وحدت و تشخص حرکت به آن باشد، در پاسخ، می‌توان گفت: وحدت و تشخص «صورة ما» به وحدت فاعل مجردی است که در واقع علت فاعلی ماده است و به وسیله صورت ماده را حفظ، و وحدت و شخصیت آن را تأمین می‌کند؛ از این رو، صورت را، نسبت به ماده، شریک‌العلّة می‌دانند. اگر چنین اشکالی درست باشد، این اشکال بر نظریه کون و فساد مشائیان نیز وارد است؛ زیرا آنان، ماده مشترک بین متبدل و متبدل‌الیه را ماده متحصّل به یک صورت (صورة ما) می‌گیرند و وحدت و تشخص «صورة ما» را به وحدت فاعل مجرد دانسته، صورت را شریک‌العلّة می‌دانند که در تحقق ماده با فاعل مجرد مشارکت دارد. (۲۵)

وی در ادامه درباره نگاه بعدی ملّاصدرا گفته است: حرکت جوهری اصلاً به موضوع نیاز ندارد؛ زیرا، اگر نیاز به موضوع به سبب وجه اول (به منظور حفظ وحدت، پیوستگی و یکپارچگی حرکت) باشد، تقسیم وهمی (نه فکی) حرکت، برای این منظور کفایت می‌کند. ولی اگر نیاز به موضوع به سبب وجه دوم باشد، گوییم که حرکت و متحرک در حرکت جوهری، بر خلاف حرکت عرضی، واحدند. بنابراین، در حرکت جوهری، به موضوع نیاز نداریم.

و موضوع الحركة الجوهرية نفس الحركة إذ لا نعني بموضوع الحركة إلا ذاتا تقوم به الحركة و توجد له و الحركة الجوهرية لما كانت ذاتا جوهرية سيّالة كانت قائمة بذاتها موجودة لنفسها فهي حركة و متحركة في نفسها. (۲۶)

وقوع حرکت جوهری

تبیین امکان حرکت جوهری نمی‌تواند بر وقوع آن نیز دلالت کند؛ بلکه وقوع حرکت جوهری به استدلال جداگانه نیاز دارد. ملّاصدرا دلایل فراوانی را بر وقوع حرکت جوهری اقامه می‌کند: گاه از راه ضرورت حرکت در فاعل قریب (۲۷) و گاه از راه زمانمندی اجسام به اثبات وقوع حرکت

جوهری می‌پردازد؛ (۲۸) گاه با این نکته که عرض به وجود جوهر موجود است (۲۹) و گاه با این نکته که اعراض لوازم صورت‌های نوعیه‌اند (۳۰) به اثبات آن مبادرت می‌کند؛ گاه از راه غایتمندی طبیعت‌ها، (۳۱) گاه از راه نفی کون و فساد، (۳۲) گاه از راه نفی تفویض، (۳۳) گاه از راه امتناع انقلاب در ذات، و گاه از راه امتناع ربط سیال به ثابت آن را اثبات می‌کند. (۳۴)

دلایل حرکت جوهری

دلایل حرکت جوهری به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: (۱) دلایل دسته اول، بدون توجه به حرکت در مقولات عرضی، بر حرکت جوهری دلالت می‌کنند؛ (۲) در دسته دوم از دلایل، از راه حرکت در مقولات عرضی، بر حرکت جوهری استدلال می‌شود؛ به گونه‌ای که بدون حرکت در جوهر، حرکت عرضی معنای معقولی پیدا نمی‌کند.

دسته اول: اثبات حرکت جوهری بدون توجه به حرکت در اعراض

این دلایل، که بدون توجه به حرکت در اعراض به اثبات حرکت جوهری می‌پردازند، عبارت‌اند از: برهان زمانمندی اجسام، برهان نفی کون و فساد، برهان غایتمندی طبیعت‌ها، و برهان نفی تفویض. در این بخش، به برخی از این دلایل اشاره می‌کنیم:

برهان زمانمندی اجسام: با استفاده از برخی مقدمات، از راه زمان‌داری اجسام، می‌توان استدلالی ترتیب داد و حرکت جوهری را در ضمن آن اثبات کرد. این مقدمات از این قرارند:

(۱) اجسام، حقیقتاً، دارای زمان هستند، پس زمان‌داری آنها را نمی‌توان امری موهوم تلقی کرد؛

(۲) زمان‌داری هر شیء آن‌گاه معنا پیدا می‌کند که آن شیء بر زمان منطبق شود؛

(۳) زمان وجودی سیلانی دارد و به اصطلاح از امتدادی سیال برخوردار است؛

(۴) اگر چیزی بر زمان منطبق شود، باید امتدادی سیلانی داشته باشد؛ زیرا انطباق شیء ثابت بر

شیء سیال امکان ندارد؛

(۵) اجسام، حقیقتاً، دارای امتدادی سیال هستند و به واسطه همین سیلان، قابلیت انطباق بر زمان را دارند. گفتنی است، سیلان جسم همان تجدد و تغییر جوهری جسم است. با توجه به مقدمات مزبور، نتیجه می‌گیریم: اجسام حرکت جوهری دارند.

فإذن كون الجسم بحيث يتغير و يتبدل عليه الاوقات و يتجدد له المضى و الحال و الاستقبال ممّا يجب أن يكون لامر صوري داخل في قوام وجوده في ذاته حتى يكون في مرتبة قابليته لهذه التجددات غير مستحصلة الوجود في نفس الامر إلا بصورة التغير و التجدد و لا متقدمة في الوجود على وصف التغير و الانقضاء. (۳۵)

برهان نفی کون و فساد: ملاً صدرا بر وجود تغییرات جوهری، و نفی کون و فساد، تأکید می‌کند و با چند مقدمه، حرکت جوهری را اثبات می‌نماید. مقدمات از این قرارند:

(۱) وقوع تغییرات جوهری در اجسام را نمی‌توان انکار کرد. از این رو، حتی فیلسوفان مشائی نیز به وقوع آن اعتقاد دارند؛ مثلاً چوب با سوختن خاکستر می‌شود؛

(۲) تغییر مذکور یا به صورت دفعی (کون و فساد)، یا به صورت تدریجی است؛

(۳) این تغییر نمی‌تواند به صورت دفعی (کون و فساد) باشد؛ زیرا، در این صورت، یا تتالی آنات لازم می‌آید یا تغییر باید در زمانی - هرچند کوتاه - بدون صورت نوعیه بماند. برای مثال، هنگام تبدیل آب به هوا، صورت هوا نمی‌تواند در همان «آن»ی که صورت آب زایل می‌شود تکون یابد؛ بلکه تکون آن باید در «آن» بعدی باشد. در این صورت، یا تتالی دو «آن» لازم می‌آید یا باید زمانی بین آنها فاصله شود که در آن زمان، نه صورت آبی داشته باشد و نه صورت هوایی و نه هیچ صورت دیگری؛

(۴) با ابطال فرض اول، تنها یک راه باقی می‌ماند: این تغییر باید به صورت تدریجی و سیال باشد.

با توجه به مقدمات مزبور، نتیجه می‌گیریم: اجسام، با حرکت جوهری، از یک نوع به نوع دیگر تبدیل می‌شوند.

لكن الحق عندنا أن الكون و الفساد كلاهما ممّا يقع تدريجا و إلا فيلزم خلو الهيولى عن الصورة فإن الماء إذا صار هواء لم ييجز حصول الهوائية مادام كونه ماء و لا فى آن هو آخر زمان المائية بل فى آن غير ذلك الان فيلزم إما تتالى الأئين و هو محال و إما تعرى المادّة عنهما جميعا و هو الذى ادعيناه. (۳۶)

دسته دوم: اثبات حرکت جوهری از راه حرکت در اعراض

این دلایل، که از راه حرکت در اعراض به اثبات حرکت جوهری می‌پردازند، عبارت‌اند از: برهان ضرورت حرکت در فاعل قریب، برهان امتناع ربط سیال به ثابت، برهان رجوع مابالعرض به مابالذات، و برهان‌های دیگر. در این بخش، به یکی از این دلایل اشاره می‌کنیم: **برهان ضرورت حرکت در فاعل قریب:** این برهان یکی از معروف‌ترین برهان‌ها به شمار می‌رود و به صورت منطقی چنین تبیین می‌شود:

(۱) اعراض و آثار جسمانی در واقع معلول و تابع صورت جوهری و طبیعت جسم‌اند که همان صورت نوعیه آن شمره می‌شود؛ زیرا طبیعت جسم و صورت نوعیه فاعل قریب اعراض است؛

(۲) برخی از اعراض، همچنان‌که فیلسوفان مشائی گفته‌اند، در حرکت‌اند و مسافت حرکت قرار می‌گیرند؛

(۳) به باور درست فیلسوفان مشائی، فاعل قریب حرکت باید متحرک باشد. با توجه به مقدمات مزبور، نتیجه می‌گیریم: طبیعت‌ها و صور نوعیه جوهری در اجسامی که دارای حرکت کمی، کیفی، آینی و وضعی هستند در حرکت‌اند. (۳۷)

فقد ثبت و تحقق من هذا أن كل جسم أمر متجدد الوجود سیال الهوية و إن كان ثابت الماهية... (۳۸)

البته متفکرانی که پس از ملاً صدرا می‌زیسته‌اند، با استفاده از مبانی حکمت متعالیه و نیز برخی

از عبارات این فیلسوف، دلایل دیگری را برای حرکت جوهری برشمرده‌اند که ما، به منظور رعایت اختصار کلام، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. (۳۹)

نتیجه‌گیری

مسافت حرکت مقوله‌ای است که متحرک در زمان حرکت، در هر «آن» فرضی، فردی از آن را دارد؛ این فرد غیر از فردی است که پیش یا پس از آن «آن» فرضی دارد. این تصویر از مسافت حرکت، نه نفی حرکت را در پی دارد و نه تتالی آنات را؛ زیرا بالقوه بودن افراد مذکور به معنای نفی حرکت نیست، بلکه فقط این معنا را دارد که جسم متحرک، به نحو نامتمایز و اجمال، واجد افراد مقوله مزبور است. بنابراین، دیدگاه فخر رازی (که تصویر مذکور را مستلزم نفی حرکت یا تتالی آنات می‌پنداشت) و دیدگاه محقق دوانی (که حرکت در مقوله را به نحو توسط، بین فرد بالقوه مقوله و فرد بالفعل آن، می‌دانست) هیچ کدام پذیرفتنی نیستند.

فرد آنی هر مقوله همان فرد ثابت آن مقوله، و فرد سیال هر مقوله نیز همان فرد متغیر آن مقوله است. بر این اساس، مسافت حرکت فرد سیال و زمانی مقوله خواهد بود که کاملاً منطبق بر حرکت و زمان است. البته، فرد سیال مقوله صرفاً بر اساس اصالت وجود تبیین‌پذیر است؛ در غیر این صورت، یا تتالی آنات روی می‌دهد یا وجود جمعی ماهیات نوعیه نامتناهی پیش می‌آید، که هر دو محال است. از این رو، علامه طباطبائی مسافت حرکت را به گونه‌ای متفاوت با اغلب فیلسوفان تفسیر می‌کند و آن را با اصالت وجود نشان می‌دهد.

حرکت، مسافت، و زمان سه واقعیت نیستند؛ بلکه یک واقعیت با سه مفهوم‌اند. بنابراین، هرچند در ابتدا زمان و مسافت را غیر از حرکت می‌پنداریم، ولی هر سه مصداقاً یک چیزند و می‌توان گفت که رابطه آنها عینیت است.

ارسطو مقوله‌های کم، کیف و این را مسافت حرکت می‌دانست؛ با این حال، ابن‌سینا مقوله وضع را نیز به این فهرست افزود. پس، از نگاه فیلسوفان مشائی، حرکت فقط در چهار مقوله این،

کیف، کم و وضع تحقق دارد و در سایر مقولات، هیچ حرکتی وجود ندارد. ملاًصدرا جوهر را نیز مسافت حرکت دانست و به تبع حرکت در جوهر، حرکت در همه مقولات را پذیرفت. فیلسوفان مشائی فقدان موضوع ثابت را علت انکار حرکت در مقوله جوهر دانسته‌اند؛ بر این اساس، جوهر نمی‌تواند مسافت حرکت قرار بگیرد. ولی از نگاه ملاًصدرا، جوهر نیز می‌تواند مسافت حرکت قرار گیرد؛ زیرا جوهر نیز دارای فرد سیال است و موضوع هیچ نقشی در حرکت جوهری یا عرضی ندارد.

ملاًصدرا، گذشته از تبیین امکان حرکت جوهری، دلایل فراوانی را نیز بر وقوع حرکت جوهری اقامه می‌کند؛ گاه از راه ضرورت حرکت در فاعل قریب و گاه از راه زمانمندی اجسام، گاه با این نکته که عرض به وجود جوهر موجود است و گاه با این نکته که اعراض لوازم صورت‌های نوعیه‌اند، گاه از راه غایتمندی طبیعت‌ها، گاه از راه نفی کون و فساد، گاه از راه نفی تفویض، گاه از راه امتناع انقلاب در ذات، و گاه از راه امتناع ربط سیال به ثابت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- مآصدرا (صدرالدين محمدبن ابراهيم شيرازي)، *الحكمة المتعالية في الاسفار الاربعة العقلية* (قم، مصطفوی، ۱۳۷۹)، ج دوم، ج ۳، ص ۶۹. برای نقد و بررسی هر یک از این فرض‌های چهارگانه ر.ک. همان، ص ۷۵-۶۹.
- ۲- همان، ص ۷۱.
- ۳- همان، ج ۱، ص ۴۲۵.
- ۴- همان.
- ۵- همان.
- ۶- همان.
- ۷- سبزواری.
- ۸- مآصدرا، *الاسفار الاربعة*، ج ۱، ص ۴۲۵-۴۲۶.
- ۹- ر.ک. عبدالرسول عبودیت، *نظام حکمت صدرایی* (تهران، سمت، ۱۳۸۵)، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۶.
- ۱۰- سید محمدحسین طباطبائی، *بداية الحكمة*، تصحیح و تعلیق عباس علی زارعی سبزواری (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰)، ج هفدهم، ص ۱۵۷.
- ۱۱- ر.ک. عبدالرسول عبودیت، *درآمدی بر فلسفه اسلامی* (قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴)، ج چهارم، ص ۲۴۳-۲۴۴ / مآصدرا، *الاسفار الاربعة*، ج ۳، ص ۸۳-۸۴.
- ۱۲- سید محمدحسین طباطبائی، *بداية الحكمة*، ص ۱۵۸.
- ۱۳- در ادامه، خواهیم گفت که به باور علّامه طباطبائی، حرکت اینی همان حرکت وضعی است و نمی‌توان آن را حرکت جداگانه‌ای به حساب آورد؛ زیرا مقوله‌ی این همان مقوله‌ی وضع است و تعریف مقوله‌ی وضع بر مقوله‌ی این صدق می‌کند.
- ۱۴- بر اساس نظریه‌ی اتمی، که امروزه در فیزیک مطرح است، پدیده‌های مزبور از انواع حرکت کَمّی نخواهند بود.
- ۱۵- ر.ک. مآصدرا، *الاسفار الاربعة*، ج ۳، ص ۷۸-۷۹.
- ۱۶- ر.ک. همان، ج ۳، ص ۷۹.
- ۱۷- ر.ک. عبدالرسول عبودیت، *درآمدی بر فلسفه اسلامی*، ص ۲۱۲.
- ۱۸- م ۱) الحركة خروج الشيء من القوة إلى الفعل تدريجاً؛
م ۲) هذه القوة يجب أن تكون محمولة في أمر جوهری قائمة به؛
م ۳) هذا الذي بالقوة كمال بالقوة للمادة متحد معها؛

تحليل و بررسى حركت جوهرى يا فرد سيّال مقوله جوهر □ ٩٧

- م ٤) فإذا تبدلت القوة فعلا كان الفعل متحدا مع المادة مكان القوة؛
- م ٥) اذا كانت القوة و الفعل متحدا مع المادة و الحركة خروج هذه القوة الى هذه الفعلية تدريجا؛ فلا يتحقق الحركة الا بوجود هذه المادة التي تكون موضوعاً للحركة و موصوفا لها؛
- ن: فالحركة مفتقرة الى الموضوع.
- ١٩- ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ٨٧.
- ٢٠- سيد محمد حسين طباطبائي، بداية الحكمة، ص ١٦٦.
- ٢١- همان.
- ٢٢- ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ٨٧.
- ٢٣- به نظر ما، اعتقاد به جنين موجودى مستلزم تناقض است.
- ٢٤- ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ٨٥.
- ٢٥- سيد محمد حسين طباطبائي، بداية الحكمة، ص ١٦٦.
- ٢٦- همان.
- ٢٧- ر.ك. ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ٦١-٦٢.
- ٢٨- ر.ك. همان، ج ٧، ص ٢٩١.
- ٢٩- ر.ك. همان، ج ٣، ص ١٠٤.
- ٣٠- ر.ك. همان، ص ١٠١-١٠٢.
- ٣١- ر.ك. ملأصدرا، المشاعر، به اهتمام هانرى كرين (تهران، كتابخانه طهورى، ١٣٦٣)، ص ٦٦.
- ٣٢- ر.ك. ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ١٧٧-١٧٨.
- ٣٣- ر.ك. همان، ج ٣، ص ٢٧٤.
- ٣٤- ر.ك. همان، ج ٣، ص ٨٥.
- ٣٥- همان، ج ٧، ص ٢٩١.
- ٣٦- همان، ج ٣، ص ١٧٧-١٧٨.
- ٣٧- م ١) إنّ الاعراض تابعة للجواهر مستندة إليها استناد الفعل إلى فاعله؛
- م ٢) إنّ بعض الاعراض متحركة كما ذهب اليه المشائون؛
- م ٣) الفاعل القريب للحركة يجب ان يكون متحركاً؛
- ن: فالطبائع و الصور النوعية فى الاجسام المتحركة فى الكمّ و الكيف و الأين و الوضع متغيرة.
- ٣٨- ملأصدرا، الاسفار الاربعة، ج ٣، ص ٦١-٦٢.

۳۹- ر.ک. حسن حسن زاده آملی، *ادله‌ای بر حرکت جوهری* (بی جا، الف. لام. م، ۱۳۸۰). در این کتاب، به بیست و یک برهان اشاره شده است.

منابع

- حسن زاده آملی، حسن، *ادله‌ای بر حرکت جوهری*، بی جا، الف. لام. م، ۱۳۸۰.
- طباطبائی، سید محمدحسین، *بداية الحکمة*، تصحیح و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰، ج هفدهم.
- عبودیت، عبدالرسول، *درآمدی بر فلسفه اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴، ج چهارم.
- _____، *نظام حکمت صدرایی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- ملّاصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، قم، مصطفوی، ۱۳۷۹، ج دوم.
- _____، *المشاعر*، به اهتمام هانری کرین، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.